

مختار و توابین (تأملی در دو جنبش و تعاملات آنها)

<?xml encoding="UTF-8">

چکیده

در این مقاله، سعی شده است بدون جانب داری از هر دیدگاه خاصی، به قیام مختار از دریچه تعاملات آن با دیگر حرکت های سیاسی معاصر خود نگریسته شود. از مهم ترین حرکت های سیاسی معاصر با مختار، حرکت شیعی توابین می باشد. نگارنده با مفروض گرفتن ماهیت شیعی قیام مختار سعی کرده با شناساندن هرچند مختصر، ولی دقیق و ناظر به انگیزه های روانی توابین، تعاملات مختار و توابین با یکدیگر را در محور بحث نشانده و سپس با توجه به روابط میان این دو حرکت با دیگر حرکت های سیاسی موجود، هر دو را در بوته نقد و تحقیق قرار دهد.

مقدمه

شخصیت مختار و ماهیت قیام او را می توان از زمره حوادثی دانست که شاید کمتر حادثه ای از وقایع قرن اول هجری به اندازه آن دارای اقوال متفاوت باشد. به همین دلیل، شاید این واقعه را بتوان یکی از بحث انگیزترین جریان های تاریخی

سده اول پس از هجرت به حساب آورد.

از خلال توجه و بررسی متون و گزارش های تاریخی مربوط به قیام مختار، به راحتی می توان به تغییر و تشویش گسترده متون تاریخی و رجالی موجود پی برد، به گونه ای که شخصیت او و ماهیت قیامش از حرکتی شیعی و خونخواه اهل بیت علیهم السلام تا قیامی قدرت طلبانه و منحرف از دین اسلام بیان گشته است. بعضی او را از کبار شیعه و محبان شناخته شده اهل بیت علیهم السلام می دانند که در کودکی امیرالمؤمنین علیه السلام او را «کَیْس» خوانده و امام صادق علیه السلام نیز برای او از خدا درخواست رحمت کرده است. (1) بعضی دیگر نیز او را آن گونه معرفی کرده اند که سلسله جنبان فرقه «کیسانیه» (از فرق غلات) بوده است و منادی مهدویت محمد بن حنفیه. گروهی دیگر نیز گزارش هایی مبنی بر داعیه یاری قیامش توسط فرشتگانی که به صورت کبوتر بر فراز لشکر او پرواز می کردند، از او نقل کرده اند. (2) حتی چنین نیز نقل کرده اند که او در جنگ هایش منبری را به نام منبر حضرت علی علیه السلام پیشاپیش لشکر حمل می کرد (3) و برای پیروزی در جنگ ها و تقرب به خدا، او و لشکریانش به این منبر متوسل می شدند.

المبرد (محمد بن یزید بن عبدالکریم) در کتاب الکامل فی اللغه، ضمن گزارش هایش، او را از جمله خارجیان و زیبریان و رافضیان خوانده است و ادعای نزول وحی را به او نسبت می دهد. (4) ابن حزم نیز ضمن نسبت دادن او به فرقه «کیسانیه»، آن فرقه را از جمله فرق زیدیه دانسته است. (5)

یکی از موضوعات جزئی، که از پیش زمینه های بزرگ شکل گیری قیام مختار در کوفه بود، «قیام توابین» است که به عنوان حرکتی شیعی و به خون خواهی از شهیدان کربلا و به جبران عدم یاری سبط رسول خدا، امام حسین علیه السلام، به رهبری بعضی از کبار شیعیان کوفه در آن زمان به راه افتاد. اینان اگرچه اذنی برای قیام خود از

باقی ماندگان اهل بیت علیهم السلام نگرفته بودند، اما شخصیت هایی که پایوران رهبری آن ها را تشکیل می دادند، همگی از محبان اهل بیت علیهم السلام و از شیعیانی بودند که در جامعه آن روز به هواداری ایشان شناخته شده بودند.

بدین روی، کیفیت تعاملات میان ایشان و مختار، که اتفاقاً معاصر با آن ها در کوفه حضور داشت، کمک زیادی به شناخت شخصیت مختار و ماهیت قیام او، که حلقه بعدی قیام های شروع شده از پس واقعه طف تا قیام توابین می باشد، می نماید.

قابل ذکر است با توجه به آنکه از جمله کامل ترین گزارش ها در مورد قیام توابین و مختار مطالبی می باشد که طبری در تاریخ خود به نقل آن ها پرداخته، به همین دلیل، نظر نویسنده در این مقاله بیشتر معطوف به همین گزارش هاست. هرچند گزارش های طبری خالی از دیدگاه های مغرضانه و غیرمغرضانه نیستند و حتی بسیاری از دروغ هایی که به مختار نسبت داده شده اند در آن ها موجود می باشند، ولی به دلیل آنکه حجم این مسائل ظنی و مورد شک در مورد گزارش های مربوط به توابین بسیار کمتر است و از سوی دیگر، شرح قیام توابین و قیام مختار در آن از گستردگی لازم نیز برخوردار می باشد، نویسنده مبنای کار خود را همین گزارش ها قرار داده است و سپس با توجه به آن ها، به نقل گزاره های دیگر و احتمالاً مقابله آن ها با گزارش طبری می پردازد.

1. توابین چه کسانی بودند؟

پس از واقعه جانسوز کربلا و جنایت عظیمی که توسط عمال بنی امیه بر حسین بن علی علیه السلام و خاندان او، که همگی از زمره خاندان رسالت بودند، وارد آمد و پس از آنکه ابعاد این مصیبت و فاجعه عظیم برای مسلمانان فاش شد، همگان فهمیدند اسیرانی که چهل شبانه روز در میان شهرها و بیابان های کوفه تا دمشق به عنوان دشمنان دین و خارجی و توسط عمال بنی امیه گردانده می شدند، کسانی جز خاندان عترت و اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام نبودند.

وقتی چنین جرم و جنایتی واقع شد و چنین هتک حرمتی به خاندان رسالت وارد گردید، مردان کوفی تازه به عمق قصور خود پی بردند. دیر زمانی از هنگام خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه نگذشته بود. آنان که کمی بزرگ تر بودند، به خوبی آن دوره را به یاد می آوردند؛ آن هنگام را که حضرت علی علیه السلام خلافت را از مدینه النبی به کوفه انتقال داد و به همراه فرزندان و اهل بیت خود در آنجا ساکن شد. آنان به خوبی آن دوره را به یاد داشتند و به خوبی فرزندان و خاندان علی علیه السلام را می شناختند، اما اکنون تنها بزرگ باقی مانده از همین خاندان، یعنی امام حسین بن علی علیه السلام، در فاصله ای اندک از آنان کشته شده و فرزندان به اسارت رفته و شهر به شهر در میان مسلمانان به عنوان باقی ماندگان خارجیان از دین روی گردانیده مطرح بودند. آنچه جالب تر می نمود آنکه حسین بن علی علیه السلام خود به دعوت همین مردم و برای رهایی آن ها از یوغ ظلم و ستم خانمانسوز بنی امیه رهسپار آن دیار گشته بود، ولی نه تنها آنان او را یاری نکرده بودند، بلکه مقابل دیدگان آن ها بر سر او و اهل بیتش آن آمده بود که در صفحات تاریخ ذکر آن به طور مفصل گذشته است. در کوفه آن روز، هنوز بزرگان و کبار شیعه وجود داشتند؛ همانانی که خود از جمله شناخته شده ترین دعوت کنندگان حسین بن علی علیه السلام بودند: سلیمان بن سرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، رفاعه بن شداد بجلی و

به زودی پس از واقعه عاشورای سال 61 ه. ندامت و پشیمانی بر ایشان عارض گشت و زودتر از دیگران فکر جبران

مافات و خون خواهی حسین بن علی علیه السلام و یارانش در ذهن و جان شیعیان قدیمی کوفه رسوخ کرده بود.

حرکتی که در میان صفحات تاریخ به نام «قیام تَوّابین» نامیده شده است، جریانی بود که به سرکردگی تعدادی از بزرگان شیعه در کوفه بین سال های 61 تا 65 هجری شکل گرفت و پایوران مرکزی آن پنج نفر از بزرگان شیعیان کوفه به نام های سلیمان بن صد خزاعی، رفاعه بن شدّاد بجلی، عبدالله بن وال تیمی، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی و مسیب بن نجبه فرازی بودند. (6)

آنچه در گزارش های تاریخی در رابطه با تَوّابین مشاهده می شود نقل ماجرای تَوّابین و قیام ایشان در خصوص حوادث سال 65 هجری است، اما با توجه به مسائلی همچون تعداد بیعت کنندگان ایشان که در میان دفاتر تَوّابین تا پیش از قیام شانزده هزار نفر ذکر شده بودند (7) و یا مکاتبات متعددی که بین ایشان و شیعیان مناطق دیگر در خصوص جمع آوری بیعت و یا امکانات مالی و نظامی صورت گرفته است، (8) همگی تقویت کننده این ظن هستند که پایه گذاری این حرکت تنها منحصر به سال 65 ه. نبوده، بلکه مربوط به چند سال پیش از آن و مرتبط با همان ماه های ابتدای پس از واقعه کربلاست و به همین دلیل، این قیام نیز به عنوان اولین حرکت شیعی پس از حادثه کربلا خوانده می شود.

در رابطه با پیشینه بزرگان و پایوران مرکزی تَوّابین، آنچه در خصوص سلیمان بن صد ذکر شده است، به طور جداگانه بررسی خواهد شد، ولی در رابطه با کلیت سوابق اعضای مرکزی بجز آنچه در رابطه با شیعه بودن و سوابق آنان در خدمت حضرت علی علیه السلام در تاریخ ذکر شده، نقش و جایگاه و تعامل ایشان در رابطه با قضیه کربلا قابل توجه است.

در این برهه از تاریخ، آنچه در مورد ایشان به صورت برجسته و مشخص به چشم می خورد، ذکر نامشان به عنوان شناخته شده ترین دعوت کنندگان حضرت اباعبدالله علیه السلام به کوفه می باشد. اما وقتی گزارش ها درباره ورود مسلم بن عقیل به کوفه و بیعت گرفتن او برای اباعبدالله علیه السلام و حرکت او و همراهانش در میان کوفه و دست آخر، تنها ماندن او در میان کوچه های شهری که بیش از هزاران نامه برای دعوت از امام حسین علیه السلام از آن فرستاده شده بود، مورد توجه قرار می گیرد، به راحتی می توان مشاهده کرد که هیچ اشاره ای در رابطه با این بزرگان و برخورد و تعامل احتمالی ایشان با مسلم مشاهده نمی شود. در جریان واقعه طف نیز خبری از آنان نیست. ایشان آن هنگام که حسین بن علی علیه السلام به سمت کوفه در حرکت بود، چه می کردند؟ آیا روابطی میان ایشان و هانی بن عروه و دیگرانی که به تجهیز امر مسلم می پرداختند، وجود داشته است؟ آن هنگام که عبیدالله بن زیاد به کوفه وارد شد، تا وقتی که دسته دسته مردم بیعت کرده با مسلم گرد او را خالی کردند این سران، که تمام تواریخ آنان را به عنوان «کبار شیعیان کوفه» می شناسند، کجا بودند؟ چگونه می شود که مسلم پس از هانی بدون هیچ پناهگاهی (حتی نزد این کبار شیعه) در میان کوچه های کوفه سرگردان می شود؟

این ها همه سؤالاتی هستند که گرچه تمامی جواب هر یک از آن ها مرتبط با سران و سرکردگان تَوّابین نباشد و علت تامة جواب هر یک از آن ها نیز برخورد سران و بزرگان تَوّابین در آن دوره حساس نباشد، اما به خوبی نشان دهنده آنند که احتمالاً ملاحظه راویان تاریخی و تاریخ نویسان آن دوره در رابطه با این نجبا و بزرگان قبایل و طوایف باعث شده است که سطور تاریخ در مورد این برهه از زمان زندگی آنان مسکوت باقی بماند. مسلماً بسیاری از این بزرگان در آن زمان که مسلم به کوفه آمد و در آنجا شهید شد و در آن هنگام نیز که امام حسین

علیه السلام به منطقه عراق وارد شده بود و زمانی که در کربلا به شهادت می رسید، در کوفه بودند و یا دست کم، چندان دور از منطقه عراق و کربلا نبودند که ندای نصرت خواهی امام حسین علیه السلام به گوششان نرسیده باشد، یا آنان پس از ورود عبیدالله بن زیاد و شهادت مسلم به طور قطع، در حالتی قرار نداشتند که نتوانند آنچه را در انتظار حسین بن علی علیه السلام بود، پیش بینی کنند.

مسیب بن نجبه به طور ضمنی در همان زمان که در میان شورای توابین به سخنرانی می پرداخت به همین مسئله اشاره می کند: «فبخلنا عنه انفسنا حتى قُتل الی جانبنا»؛ (9) جان هایمان را از او دریغ داشتیم تا اینکه در نزدیکی ما کشته شد. و با این حال، گزارش های تاریخی بدون هیچ اشاره ای به نقش و تعامل این بزرگان در آن دوره حساس، با سکوت و آرامش کامل از کنار اینان می گذرند.

در رابطه با دعوت مردم کوفه از امام حسین علیه السلام و سپس بیعت شکنی ایشان، مسلماً سخن از یکی، دو نفر نیست که توقع داشته باشیم تمام تواریخ به بررسی تک تک افراد و عوامل مؤثر در رابطه با آن ها بپردازند. تنها بعضی از اقوال هجده هزار نفر را بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل می دانند، ولی این را نیز نباید از نظر دور داشت که هیأت فرمان دهی و بزرگان توابین همچون عامه مردمی نبودند که آن زمان در کوفه زندگی می کردند.

سلیمان بن صدرد شریف قبیله «بنی خزاعه» بود که پس از خبر به شهادت رسیدن امام حسن علیه السلام، شیعیان کوفه در منزل او جمع شده و از آنجا نامه تسلیت خود را برای امام حسین علیه السلام فرستاده بودند و در ضمن آن، همراهی و فرمان برداری خود را نیز نسبت به ایشان اعلام کرده بودند. (10) رفاعه بن شداد بجلی نیز یکی از بزرگان همین جریان است که از تنها باقی ماندگان توابین پس از سرکوب ایشان توسط حکومت اموی می باشد. او همان کسی است که مختار برای او نامه تسلیت در شهادت بزرگان توابین پس از سرکوب ایشان توسط حکومت اموی نوشت و از او خواست به همراه باقی ماندگان توابین به وی بپیوندند. (11)

روایات تاریخی در جریان توابین و پس از سرکوبی آنان، آکنده از نام این سرکردگان و گزارش های مرتبط به آنان است، ولی سکوت این اقوال در مورد این شخصیت ها و تعامل آن ها با وقایع سرزمین طف و مسلم بن عقیل، همه حکایت از رعایت بعضی ملاحظات دارند که معمولاً در مورد بزرگان و شرفای قوم از سوی دیگرانی که حیثیت آنان را چون حیثیت یک طایفه و قبیله می دانند، رعایت می شود؛ ملاحظاتی که شاید ریشه در نظام رسوم قبیله ای پایدار در میان عرب آن زمان داشته است؛ ملاحظاتی که گویی با گذشت بیش از نیم قرن از دعوت اسلام در میان ایشان از میان نرفته بود.

سلیمان بن صدرد خزاعی

سلیمان بن صدرد بن الجون بن ابی الجون خزاعی، ملقب به «ابومطرف» بزرگ طایفه «بنی خزاعه» در کوفه بود. بعضی او را صحابی خوانده اند (12) و بعضی درباره او تنها به این نکته اکتفا کرده اند که وی از کبار تابعان و زهاد زمان خویش بوده است. (13) ذهبی درباره او چنین گفته است: «کان اسمه فی الجاهلیة سیّاراً فسمّاه النبی سلیمان ... و کان خیراً عابداً ... کان خیراً فاضلاً، له دین و عبادة ...» (14) این گمان که او صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را درک کرده باشد، با توجه به اینکه او در میان پنج نفر اصلی گروه رهبری توابین ظاهر به دلیل کبر سنش نسبت به دیگران و دیگر ویژگی های برجسته اش به عنوان رهبر جریان شناخته شده و همچنین با دقت در بیان دیگری که توسط مسیب بن نجبه ذکر گردیده است، تقویت می شود.

مسیب بن نجبه در ضمن یکی از سخنرانی های خود، که در حضور توابین صورت می گرفت، چنین گفت: «فانّ

امیرالمؤمنین علیه السلام قال: العُمَرُ الَّذِي أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ الْيَوْمَ ابْنُ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً و ليس فينا رجلٌ إلّا و قد بلغه»؛ (15) به راستی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مدت عمری که در آن خدا عذر خویش را بر فرزندان آدم تمام می کند شصت سال است و نزد ما کسی نیست، مگر آنکه به آن رسیده باشد. این سخن می تواند قرینه خوبی باشد بر اینکه به احتمال قوی، سلیمان بن صرد با توجه به زمان این خطابه، که چند ماه و یا حداکثر یک سال پس از واقعه کربلا بیان شده، زمان رسول خدا را درک و یا دست کم ایشان را دیده است.

محمّد بن علی اردبیلی، صاحب کتاب جامع الرواة، در ضمن احوالات سلیمان چنین اشاره می کند: «المتخلّف عن يوم الجَمَل.» (16) ظاهراً سلیمان بنا بر بعضی روایات، یکی از کسانی بوده است که در پیکار جمل شرکت نکرده و به همین دلیل، این عمل او نوعی جرح برایش به حساب آمده است. البته قابل ذکر است که این تخلّف از طرف رجال شناسان شیعه جدّی گرفته نشده و حتی بعضی بزرگان همچون آیه الله العظمی خوئی نیز آن را ثابت ندانسته اند. (17) ایشان چنین نتیجه گیری می کند که با توجه به اصل منبع خبر، که مشکوک می باشد، و همچنین با توجه به عدم ثقه بودن سلسله راویان، شاید این گزارش جعلی و دروغ باشد. به نظر می رسد آنچه توسط آیه الله العظمی خوئی نتیجه گیری شده به واقعیت نزدیک تر باشد؛ زیرا منبع اصلی این خبر کتاب وقعة الصفین منسوب به نصر بن مزاحم است که این انتساب به نظر ایشان (آیه الله خوئی) مورد ثبوت نمی باشد. (18) از سوی دیگر، گزارشگر این خبر نیز شخصی به نام ابوعبدالله سیف بن عمر است که این روایت را از قول اسماعیل بن ابی عمره و او نیز از قول عبدالرحمن بن عبید بن ابی الکنود نقل کرده است.

سیف بن عمر یکی از راویان شناخته شده تاریخی است که در میان تمامی کتب رجال شیعه و سنی به وضع و زندقه متهم گردیده و به عنوان یکی از جاعلان حدیث و تاریخ شناخته شده است. او همان کسی است که نامش در سند تمامی روایات مربوط به عبدالله بن سبا و افسانه هایش مکرّر آمده و علامه سیدمرتضی عسکری نیز در کتاب های یکصد و پنجاه صحابی ساختگی و عبدالله بن سبا اقدام به پژوهش و بررسی پیرامون شخصیت او و روایات منتسب به وی نموده است.

2. دعوت تّوّابین

یکی از مسائلی که در بررسی قیام تّوّابین و ماهیت این حرکت به طور جدّی می تواند راه گشای حل بسیاری از ابهامات تاریخی آن دوره حسّاس پس از واقعه کربلا باشد، توجه به سخنرانی ها و سخنان سران تّوّابین است. اگرچه بسیاری از این بیانات و سخنرانی ها بیشتر شبیه حدیث نفس و شکایت و ملامت از نامرادی ها و نامردمی های آن روزگار می باشد، اما به راحتی می تواند تصویری از فضای حاکم بر افکار و قلب های جمع کثیری از شیعیان و بزرگان علوی آن زمان کوفه در اختیار ما قرار دهد. این سخنان را می توان همچون «مانیفیست» و اطلاعیه های گوناگون این حرکت انگاشت و در نتیجه، با دقت در آن ها، به شخصیت و حالات روانی هر یک از افراد گروه مرکزی که سعی داشت به هدایت این جریان بپردازد، دست یافت.

عبیدالله بن زیاد سرخوش از پیروزی در کربلا، از اردوگاه خود در «نخيله» همراه با سرهای شهیدان کربلا به کوفه بازگشت. بنابر گزارش ابومخنف از یوسف بن یزید و او نیز از عبدالله بن عوف احمر ازدی، شیعیان چون یکدیگر را ملاقات می نمودند، همدیگر را به سرزنش و ملامت می گرفتند. آن ها تازه متوجه شده بودند که چه خطای بزرگی مرتکب شده اند؛ ابتدا حسین بن علی علیه السلام را به خود خوانده، اما دعوت او را اجابت نکرده بودند. آنان فهمیده بودند که خطا و رسوایی شان چنان بزرگ و قبیح بوده است که جز با کشتن قاتلان آن حضرت و یا کشته

شدن در راه آن پاک نمی گردد. (19)

3. اولین گردهمایی و انتخاب رهبری

کسانی که آن ها را به عنوان پایوران رهبری توابین می شناسیم جزو اولین بزرگان کوفه و مورد توجه شیعیان و عامه مردم بودند. در اولین گردهمایی این بزرگان و شیعیان، اولین کسی که سخنرانی کرد مسیب بن نجبه فرازی بود. او در ابتدا یک آیه و یک حدیث را سرآغاز سخنرانی خویش قرار داد: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرْ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ.» (فاطر: 37) (20) سپس گفت: «فَإِنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: الْعَمْرُ الَّذِي أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً وَ لَيْسَ فِينَا رَجُلٌ إِلَّا وَ قَدْ بَلَغَهُ.» (21) آن گاه به یادآوری برخورد اهل کوفه در دعوت از امام حسین علیه السلام و سپس تنها گذاشتن ایشان در میان سیوف و سلاسل سپاهیان شام و کوفه پرداخت و در نهایت، راهکار نجات از این عار و ننگ را آن دانست که یا قاتلان حسین بن علی علیه السلام را بکشند و یا اینکه خود در این راه کشته شوند، شاید که خداوند از آنان درگذرد و راضی شود. (22) او در نهایت، چنین پیشنهاد داد که از میان خود فردی را به رهبری انتخاب کنند تا گرد او جمع شوند و در نزدش پناه گیرند.

پس از او رفاعه بن شداد سخن آغاز کرد. او ضمن تعریف و تمجید از مسیب بن نجبه و سخنانش، دیگر بار به ضرورت انتخاب رهبری برای جماعت اشاره می کرد، ولی او برای این امر، ضمن پیشنهاد پذیرش مسئولیت رهبری جریان به مسیب بن نجبه، به طور ضمنی، سلیمان بن صرد خزاعی، را به عنوان نامزد اصلی برای رهبری جریان معرفی نمود. بیانی که طبری از او در این باره نقل می کند، چنین است: «فَإِنْ تَكُنْ ذَلِكَ الرَّجُلُ، تَكُنْ عِنْدَنَا مَرْضِيًّا وَ فِينَا مَشْخَصًّا، فِي جَمَاعَتِنَا مُحَبًّا وَ إِنْ رَأَيْتَ رَأْيَ أَصْحَابِنَا ذَلِكَ، وَلَّيْنَا هَذَا الْأَمْرَ شَيْخُ الشَّيْعَةِ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ذَا السَّابِقَةِ وَ الْقِدَمِ وَ سَلِيمَانُ بْنُ صَرْدٍ الْحَمُودُ فِي بَأْسِهِ وَ دِينِهِ.» (23) سپس با موافقت عبدالله بن سعد و عبدالله بن وال و اذعان خود مسیب، در همین اولین گردهمایی شیعیان، سلیمان بن صرد به عنوان رهبری جریان پذیرفته شد.

کاوشی در انتخاب رهبری توابین

شاید همان گونه که بعضی از محققان سخن رانده اند، این نظر صحیح باشد که این انتخاب درباره رهبری توابین بیشتر به دلیل رعایت ملاحظات و مسائل عرفی عرب آن زمان بوده و انتخاب سلیمان بن صرد خزاعی برای رهبری جنبش، بیش از آنکه متأثر از شناخت تدبیر و کفایت او بوده باشد، متأثر از شیوخیت و کبر سن وی بوده است؛ معیارهایی که پس از گذشت قریب هشتاد سال از آغاز دعوت اسلام در میان جامعه عربی آن زمان جایگاه خود را حفظ کرده بودند، هرچند آن روز این رسم اعراب جاهلی قالب خود را تغییر داده بود و در شکل فضیلت صحبت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و مسائل دیگری که از ظواهر مقدس و رنگ و لعاب دینی نیز بی بهره نبودند، نمود پیدا می کرد.

به هر حال، آنچه گذشت دیدگاهی است که بعضی از محققان تاریخی بر آنند، هرچند مسلم است که بسیاری از رسوم عرب جاهلی، حتی با گذشت زمانی قریب یک قرن از آغاز دعوت اسلام، هنوز در میان جامعه اسلامی عرب آن روز جایگاه خویش را حفظ کرده بودند (بلکه با روی کار آمدن بنی امیه در رأس خلافت، شدیدتر نیز شده بود)، ولی الزاما اینکه انتخاب سلیمان بن صرد به رهبری توابین فقط متأثر از ملاحظات قومی، قبیله ای و مسئله کبر سن و ریش سفیدی او در میان شیعیان بوده باشد، محل شک و تردید است.

سلیمان مسلماً ریش سفید و بزرگ «بنی خزاعه» و دیگر علویان کوفه بود، اما تمکین بی چون و چرای گروه مرکزی رهبری تّوّابین از او، چه در مسئله انتخاب وی برای رهبری جریان و چه در دستورات دیگر او در زمان شکل گیری قیام تا لحظات پایانی خود، می تواند شاهی بر عدم حکم رانی سنن و تعارفات معمول قبیله ای حاکم در آن روزگار باشد. آن روز جمعیت تّوّابین همان گونه که از نامشان پیداست حول یک محور مشخص می شدند و آن محور چیزی نبود جز پشیمانی و ندامت بر گذشته و سعی در رهایی از عذاب وجدان، اگرچه با کشته شدن و یا کشتن تحقق یابد. در جهت این هدف نیز آن کس که تشخیص این ملامت و عذاب وجدان بیش از همه در او تبلور و عینیت می یافت کسی نبود، مگر سلیمان بن صرد. پس ناگزیر هر کس در این راه قدم گذاشته بود نظرش به سوی سلیمان و دیگر یارانش معطوف می گشت؛ همانانی که در جریان تشییع آن روز از همه شناخته تر بودند و جزو خواص مهم این جریان به حساب می آمدند. اما در وادی عمل و در مواجهه با حسین بن علی علیه السلام ، سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله ، به فراخور شخصیت و شأن خود، بسیار کم مایه و بی تأثیر ظاهر شده بودند و به ناچار امروز پشیمانی و ندامت بیش از هر کس دیگری آنان را آزار می داد و آنان را بیش از هر کس دیگری به فکر وادار می داشت تا هر چه زودتر و بهتر دامن خود را از این ننگ و عار بزدايند، اگرچه به قیمت کشته شدن خودشان تمام شود.

سلیمان بن صرد و بیانیه تّوّابین

سلیمان، ریش سفید و بزرگ بنی خزاعه و دیگر علویان کوفه، هنگامی که سخن آغاز کرد، پس از حمد و ثنای خدا و رسول، به ذکر زمان پر از فتن و محن خویش پرداخت و از چگونگی برخورد خویش با حسین بن علی علیه السلام و اهل بیتش، که به دعوت ایشان به کوفه آمده بودند، سخن گفت و خویش را به ملامت گرفت. او در ادامه چنین بیان داشت: (24) «گمان ندارم [که خداوند] از ما راضی شود تا قاتلان وی را از پا درآرید یا نابود شوید ... شما چون قدمای بنی اسرائیل هستید که پیغمبرشان به آن ها گفت: "ای قوم، شما با گوساله پرستی به خویش ستم کردید، به سوی خالق خود بازآیید و خودتان را بکشید. این نزد خالقان برای شما بهتر است." (25) آنان چه کردند؟ زانو زدند و گردن پیش بردند و به قضا رضا دادند تا وقتی که دانستند خدا جز به صبوری بر کشته شدن، از گناه بزرگ نجاتشان نمی دهد. اگر شما را دعوتی همانند آن قوم کنند، چه خواهید کرد؟ ...» به شهادت حمید بن مسلم، آنچه را سلیمان در این گردهمایی بر زبان راند، هر جمعه پس از آن تکرار می شد. به همین دلیل، به راحتی می توان این سخنان را به مثابه «مانیفست (بیانیه) جنبش تّوّابین» تلقی نمود. پس از سلیمان بن صرد، خالد بن نفیل برخاست و چنین گفت: «ما اَنَا فَوَاللَّهِ، لَوْ عَلِمُ اَنَّ قَتْلَی نَفْسِی یُخْرِجُنِی وَ یُرِضِی رَبِّی لَقَتَلْتُهَا...». (26)

آنچه با توجه به سخنان و بیانات این بزرگان تّوّابین فراوی محقق قرار می گیرد، به راحتی می تواند نشان دهد عاملی که این جنبش را در میان جامعه آن زمان کوفه هدایت و رهبری می نمود، چیزی جز عنصر احساسات و عواطف درونی این علویان نبود. پیمان شکنی این مردم در مقابل فرزند رسول خدا و شهادت او در مقابل دیدگان آن ها بزرگ ترین مسئله ای بود که وجدان آنان را تحت فشار قرار داده بود. اندیشه رهایی از این عذاب وجدان و رهایی از این احساس گناه، بزرگ ترین عاملی بود که آنان را به قیام وامی داشت. از سوی دیگر، جوّ آمیخته با اختناق و حکومت نظامی، که پس از واقعه کربلا در میان کوفه حکمفرما گشته بود، فلج شدن افکار عمومی را نیز همراه خود به ارمغان آورده بود. شاید این عامل نیز به صورت عمده، کمک به شکل گیری یک اندیشه انتحاری در

میان تَوّابین می نمود. به همین دلیل، هنگام بررسی سخنان این گروه مرکزی، می توان آن ها را به صورت یک کل واحد دریافت.

محقق تاریخی با مدّ نظر قرار دادن این سخنان، که همگی آکنده از عوامل مشترک پشیمانی، ملامت خود و تصمیم به نبرد می باشند و به طور طبیعی در نهایت نیز، یا باید فرجامش به کشتن قاتلان حسین بن علی علیه السلام منجر شود و یا به از بین رفتن داعیان این امر در این راه، می تواند به فضای حاکم بر آن روز کوفه و مسائلی که بستر ساز چنین حرکتی شده بودند، پی ببرد. به سبب همین حکم رانی احساسات و جوّ اختناق آمیز موجود، عدم توجّه تَوّابین به مختار ثقفی (که از اهل مدینه بود) و انتخاب سلیمان بن صرد به رهبری جریان را به راحتی نمی توان متأثر از عامل اشرافیت و ملاحظات قومی قبیله ای عرب آن روز دانست. مختار مرد سیاست و کیاست بود. او خود را نماینده محمّد بن حنفیه می دانست و ناگفته پیداست که هدف او بسیار فراتر از به راه اندازی یک جنبش و قیام مسلّحانه بود، اما تَوّابین شیعیانی بودند که لحظه ای فکر پیمان شکنی ایشان با حسین بن علی علیه السلام آن ها را رها نمی ساخت. آن ها آن قدر برای بیرون کشیدن شمشیرهای خویش شتاب داشتند که حتی کوفه را رها کرده، مستقیماً قصد عبیدالله بن زیاد می نمودند.

4. تَوّابین و عنصر شتاب زدگی

بر تخت دارالاماره کوفه در زمان قیام تَوّابین عبدالله بن یزید، فرستاده عبدالله بن زبیر نشسته بود. زبیریان خود از طالبان قدرت بودند. از سوی دیگر، قاتلان اصلی حسین بن علی علیه السلام همچون عمر بن سعد و شبت بن ربیع هر کدام با قبیله یا طایفه ای در پشت سر خود هنوز در کوفه حضور داشتند و روابطشان با دارالاماره زبیریان نیز حسنه بود. جنگ کردن با این قاتلان و طوایف منتسب به آن ها، کنار آمدن با عبدالله بن یزید و زبیریان حاکم بر کوفه و همچنین تجهیز برای انتقام کشی از قاتلان اصلی همچون عبیدالله بن زیاد همگی کیاست و تدبیر فوق العاده ای می طلبید که فوق توان سران تَوّابین بود. آنان در عزم به سوی این قتال، چنان شتاب داشتند و آن قدر احساسات شهادت طلبانه در آن ها قوی بود که آن هنگام که از «نخيله» حرکت می کردند سلیمان به سپاهیان دستور داد تا هنگام شب خود را به «دیر اعور» برسانند. این حرکت سریع باعث شد تا بسیاری از همراهان وی جا بمانند. او این کار را با برنامه قبلی انجام داده بود و همان گونه که خود نیز بیان کرد، مقصودش از این کار آن بود که جاماندگان به وی نرسند تا مبادا باعث آشفته گی سپاه باشند. (27)

این گزارش تاریخی، که طبری آن را از ابومخنف نقل می کند، نشان می دهد گرچه زمینه های قیام و جنبش نظامی تَوّابین به چندی پیش باز می گردد، اما آنچه انحراف حرکت نظامی این گروه غیرمترقبه و خلق الساعه بود که حتی خود نیز فرصت کافی برای آرایش و تنظیم سپاه نیافتند و از ترس آنکه نتوانند جنگی تمام عیار و کامل در مقابل سپاهیان عبیدالله بن زیاد انجام دهند، تعدادی از یاران خود را، که در حرکت کندتر بودند، با حرکت سریع خود جا گذاشتند تا فقط با نیرویی یکدست، که همگی خود را برای شهادت آماده کرده اند، به استقبال دشمن بردند.

آنچه انحراف احساسات بر این گروه حکمفرما بود که حتی هنگامی که در منطقه «قرقیسیا»، زُفر بن حارث کلابی با آن ها روبه رو شد و به سلیمان پیشنهاد داد یا به شهر او بروند تا با آن ها که با دشمنانشان دشمن هستند متحد شوند و یا دست کم، در بیرون شهر قرار گیرند و آنجا به اتفاق هم اردو بزنند و سپس دو سپاه همراه با هم در جنگ با سپاه عبیدالله شرکت کنند، باز هم سلیمان این پیشنهاد را رد کرد، (28) در صورتی که در ذیل گزارش

طبری به خوبی مشهود است که منطقه سکونت زفر در «قرقیسیا» محلی دارای برج و بارو بود و احتمالاً مردم آنجا قلعه نشین بودند و از این لحاظ می توانست به خوبی نقش یک عقبه نظامی را ایفا کند، علاوه بر آنکه خود آن منطقه نیز دارای نیروی نظامی بوده است. با دقت در نفس گزارش و نیز با توجه به هدایا و امکاناتی که زفر، خود به فرماندهان نیروی نظامی توابین اعطا می کند نیز به راحتی می توان فهمید که پیشنهاد همکاری در جنگ به سلیمان از طرف او فقط یک تعارف و همراهی لفظی و معمول نبوده است.

5. مختار و توابین

پس از بررسی هایی که پیرامون قیام مختار و بعضی از ابعاد آن صورت گرفت، به دلیل آنکه حرکت توابین را می توان نخستین جنبش شیعی پس از واقعه طف دانست و با توجه به آنکه پس از این جنبش، دایره حرکت های ضدحکومتی در شیعیان و دیگران به طور بارز گسترش پیدا کردند، طبعاً برای دستیابی به ابعاد گوناگون این جنبش، می توان به بررسی تأثیرپذیری حرکت مختار از توابین یا به عبارت بهتر، تعامل میان مختار و جریان توابین پرداخت. در این زمینه، از جمله مسائلی که در تبیین مواضع دو حرکت و یا دو گروه (توابین از یک سو، و مختار که درصدد تهیه قوا بود از سوی دیگر) می تواند به محقق تاریخی کمک نماید، توجه به مواضع مختار و توابین در قبال دستگاه حکومت در کوفه و برخورد دستگاه حکومت با آن ها و در نهایت، توجه به روابط و تعاملات مستقیم ایشان است.

الف. تعاملات و روابط دو قیام با دارالاماره زبیریان در کوفه

حاکم کوفه در آن دوره عبدالله بن یزید خطمی بود که به همراه مسئول خراج خویش، ابراهیم بن محمد بن طلحه، که نقشی جدی نیز در حکومت ایفا می کرد، به اداره کوفه می پرداخت. عبدالله بن یزید نماینده عبدالله بن زبیر و جریان زبیریان در کوفه بود و عبدالله بن زبیر نیز یکی از شخصیت های معروف تاریخ که به همراه پدر خود در جنگ جمل مقابل سپاه امام علی علیه السلام صف آرایی کرده بود. او خواهرزاده عایشه بنت ابی بکر بود و بنا بر حکمیت وی میان عبدالله و طلحه، امامت نماز سپاهیان جمل در میان آن دو به نوبت گذاشته شد. این شخصیت در طول تاریخ، یکی از شناخته شده ترین مبغضان نسبت به امام علی و اهل بیت علیهم السلام می باشد.

او همزمان با پایان حکومت معاویه و روی کار آمدن یزید در مکه، در کنار خانه خدا ساکن شد و بدین وسیله، جان خود را از تهاجم نیروهای حکومتی در امان داشت و از سوی دیگر، چون یکی از افراد شناخته شده و معروفی بود که حتی زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده بود، در مکه به جمع آوری نیرو و سعی برای به وجود آوردن جریانی برای مقابله با حکومت و انتقال قدرت از بنی امیه می پرداخت.

تظاهر یزید به فسق و فجور و ظلم و فساد، و تظاهر وی (عبدالله) به تعبد و تهجد موجب آن شد که در سرزمین حجاز آن روز، اقبالی به دست آورد و دایره دعوت و قدرت خود را تا کوفه و بصره نیز بگستراند. پس از آنکه حسین بن علی علیه السلام هم قیام و مبارزه رو در رو را بر مصلحت اندیشی و کناره گیری ترجیح داد و برای مبارزه با یزید و اجابت مردم کوفه سرزمین حجاز را ترک گفت و اهل بیت خود را نیز همراه نمود و بسیاری از آن ها نیز در این سفر به شهادت رسیدند و پس از آنکه بعد از واقعه طف نیز حساسیت حکومت اموی بر اهل بیت عترت علیهم السلام دو چندان گشت و عملاً قدرت و شرایط هرگونه عملیات و تحرک نظامی از آنان گرفته شد، با خالی شدن

صحنه از شخصیت های دارای سابقه و تقدیم در اسلام و دین داری برای مبارزه با نظام اموی، عبدالله بن زبیر یگه تاز دعوت برای مبارزه و تحرّک نظامی در منطقه حجاز گشته بود.

شرایطی که ذکرشان گذشت نیز مؤید آن هستند که جریان به وجود آمده توسط او در منطقه حجاز و دیگر مناطق از سوی مخالفان حکومت اموی و عامّه مردم مورد پذیرش واقع شدند. او پس از مدتی شروع به گرفتن بیعت برای خود نیز نمود و حتی بیعت خویش را به وابستگی از اهل بیت علیهم السلام همچون محمّد بن حنفیه نیز عرضه کرد، ولی چون کراهت ایشان را در پذیرش دعوت دید، آن ها را زندانی کرد و تهدید به قتل و سوزاندنشان نمود. او در این هنگام، محمّد بن حنفیه را همراه با هفده نفر از وجوه کوفه، که در پذیرش بیعت عبدالله بن زبیر کراهت داشتند، در چاه زمزم زندانی کرد. وقتی این خبر به کوفه رسید، مختار با فرستادن سپاهی توانست محمّد بن حنفیه و دیگران را نجات دهد. (29) بعدها نیز مصعب برادر عبدالله بن زبیر، که در بصره خود را «قصاب» نامیده بود، پس از سرکوب کردن قیام مختار و کشتن هفت هزار نفر از شیعیان منطقه عراق و کوفه در یک روز، حتی به حرم مختار نیز رحم نکرد و زنان او را احضار نمود و از آنان خواست تا منکر مختار شده، او را کافر بدانند و چون عدم پذیرش آنان را دید، از عبدالله، برادر خود، خواست بنا بر دستور او اگر دوباره زنان مختار از وی اعراض نکردند، همگی آنان را بکشد و در نتیجه، یکی از زنان وی، که حاضر به اعراض از مختار و کافر دانستن او نشده بود، توسط مصعب کشته شد.

1 توابین و عبدالله بن یزید: همزمان با حرکت توابین در کوفه، اولین گروهی که از این تحرّک احساس نگرانی کرد، دستگاه حاکم بر کوفه یعنی دارالاماره زبیریان و عبدالله بن یزید بود. این نگرانی نیازی مورد نبود؛ زیرا بسیاری از قدرت طلبانی که در واقعه طف برای به دست آوردن قدرت در مقابل حسین بن علی علیه السلام صف کشیده بودند، این بار نیز در پناه دارالاماره کوفه قرار گرفته بودند؛ شخصیت هایی همچون عمر بن سعد. نتیجه این نگرانی نیز آن بود که عبدالله بن یزید، که تازه در کوفه امیر شده بود، به مجرّد شنیدن زمزمه های تحرّک برای خون خواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام در مسجد کوفه بر منبر رود و در ضمن تقبیح از جنایت کربلا و مسبّان آن، اقدام به تحریک جامعه کوفه برای موضع گیری در مقابل ابن زیاد و کشاندن دایره جنگ و درگیری به بیرون از کوفه و به دامن رقیب اصلی قدرت زبیران یعنی ابن زیاد نماید. ابراهیم بن محمّد بن طلحه نیز در همین گردهمایی، کسانی را که قصد برخورد و خروج بر حاکمیت کوفه را داشته باشند، تهدید کرد. (30)

دیگر بار هنگامی که ندای «یا لثارات الحسین» در کوفه طنین انداز شد و بیعت کنندگان با توابین نزد سلیمان بن صرد گرد هم آمدند، باز هم عبدالله بن یزید و ابراهیم بن محمّد بن طلحه به تکاپو افتادند. این بار هر دو، خود نزد سلیمان حاضر شدند. آنان هنوز نمی دانستند هدف توابین در قیام چیست، ولی باز هم از مناصحت و خیرخواهی به نفع خود دریغ نکردند البته این بار مناصحت رنگ تطمیع به خود گرفت. عبدالله بن یزید در این گفت و گو تلاش کرد تا توابین را با خود همراه نموده، علیه ابن زیاد بسیج نماید. (31)

سومین بار هنگامی که به طور کامل سپاهیان توابین از کوفه خارج شدند و به سمت وادی دشمن رهسپار گشتند نیز نامه ای از عبدالله بن یزید به سلیمان رسید. این بار سخن نصیحت کننده عبدالله تغییر کرده بود؛ او در ابتدا به ترساندن سلیمان و گروه توابین از شکست در مقابل ابن زیاد و بیان عواقب احتمالی آن پرداخته، سپس مجدداً از او خواسته بود دست یاری عبدالله را بپذیرد و با او متحد شود. (32)

هرچند این برخورد سوم و نامه عبدالله برای توابین، که سپاه خود را از کوفه بیرون آورده و در کربلا بر سر قبر امام شهید خود با یکدیگر عهد و پیمان بسته بودند، بیشتر شبیه یک شوخی و تعارف بود، اما به نظر می رسد که

عبدالله بن یزید چنین منظوری را از نوشتن نامه دنبال نمی نمود؛ اگرچه توابین از کوفه بیرون آمده بودند، اما هنوز امکان داشت دست کم حرکت و جنبش توابین، که با رهبری گروهی از شیعیان و بزرگان علوی هدایت می شد، به نام زبیریان و عبدالله بن زبیر رقم بخورد، علاوه بر اینکه اگر آنان با زبیریان هم پیمان می شدند، با توجه به قدرت ایمان و اخلاصی که برای مبارزه با سپاه شام و ابن زیاد در آنان وجود داشت، اقبال زبیران نیز در تصرف مابقی مناطق عراق و شام نیز دوچندان می گشت.

2 مختار و عبدالله بن یزید: در برخورد و تعامل میان عبدالله بن یزید و مختار، به مجرد خروج توابین و باقی ماندن مختار به عنوان تنها شخص باقی مانده در صحنه علویان کوفه، او شروع به جمع آوری جدی قوا برای خود نمود. عمر بن سعد و شبت بن ربیع و بعضی دیگر نزد عبدالله بن یزید رفته، او را از خطر مختار آگاهی دادند و برای دستگیری وی اصرار نمودند و علی رغم میل عبدالله برای رو در رو شدن با مختار، اسباب زندانی کردن او را با خدعه و نیرنگ فراهم ساختند.

3 بررسی تعاملات دو قیام با زبیریان کوفه: با توجه به هر کدام از برخوردهای سلیمان بن صرد و مختار با عبدالله بن یزید، به خوبی می توان به عمق تفاوت های موجود میان دو جریان دست یافت. جریان توابین با اینکه موقعیت های خوبی برای به دست آوردن حاکمیت در کوفه و انتقام گیری از عاملان جنایت کربلا داشت، اما انتخاب چنین راهی را نپذیرفت و به بهانه های گوناگون، از پذیرش این روش برای اقدام علیه قاتلان حسین بن علی علیه السلام سرباز زد و در نتیجه، تهدیدی جدی هم برای دارالاماره کوفه محسوب نمی شد. به همین دلیل، هنگامی که خیال زبیریان از شورش این حرکت در کوفه راحت شد، سعی در تطمیع و استفاده از آن ها به نفع خود نمودند. اما مختار کسی بود که خود داعیه قدرت داشت و در این راه، خود را نماینده محمد بن حنفیه می خواند و هدف خود را نیز انتقام از قاتلان حسین بن علی علیه السلام و خاندانش اعلام کرده بود. او حتی پیش از این در مکه نیز هنگامی که می خواست با عبدالله بن زبیر متحد شود و با او بیعت نماید، شرط خود را مشاورت کامل و عدم انجام هر اقدامی بدون صلاحدید او قرار داده بود. (33)

هر کس اندکی با روحیات مختار آشنا بود با توجه به تصمیم گیری ها و اقدامات او به راحتی می توانست بفهمد که او در طی مسیر خود، اهل مصالحه نیست و هر تصمیمی بگیرد بر آن پافشاری خواهد نمود. او در آن زمان که عبدالله بن زیاد وارد کوفه شد، به دلیل حمایت از مسلم و پذیرفتن او در خانه خود، زندانی شده بود و حتی عبدالله در ابتدا قصد کشتن وی را نیز داشت. به همین دلیل، عمر بن سعد و شبت بن ربیع او را به خوبی می شناختند و برخوردهای او را در کوفه و مواضعش را در رابطه با مسلم و در مقابل عبدالله به یاد داشتند و وجود او را در کوفه خطرناک می دانستند و سعی در اقدام علیه وی می نمودند. (34)

آنچه گذشت، به راحتی می تواند برای محقق پیش زمینه ای از هر دو قیام در خصوص بررسی اصالت اهداف آن ها بگستراند. بدون شک، با اندکی دقت، به راحتی این سؤال به ذهن می رسد که چگونه زبیریان کوفه در حالی که قاتلان صحنه کربلا در پناه آنان قرار داشتند، به راحتی به تعامل و مناصحت و خیرخواهی در خصوص جمعیت توابین و بزرگان شیعه کوفه می پرداختند؛ بزرگان شیعه ای که سپاهی آماده نیز برای حمله به قاتلان ابا عبدالله علیه السلام و مسببان جنایت کربلا در اختیار داشتند؟ از سوی دیگر، این سؤال نیز به ذهن می رسد: مختار که به تازگی وارد کوفه شده و درصدد تهیه قوا بود، چه خطری از ناحیه او دارالاماره را تهدید می کرد که هنوز چندی از دعوتش نگذشته، همه قصد دستگیری او کردند؟

جواب این سؤالات هر چه باشد، مسلماً اصالت هدف و روش دو قیام را برای محقق تاریخی روشن خواهد نمود.

داوری در خصوص روش ها و اهداف دو قیام و درستی یا نادرستی هر کدام از آن ها، خود بحث مفصلی است که مجالی گسترده تر می طلبد، ولی بررسی و نقل و نقد ارتباطات این دو قیام و تعامل میان بزرگان آن ها، دارای ظرافت هایی است که محقق را از اعمال نظر و تحلیل ذهنی برکنار نمی دارد.

ب. مواضع سیاسی نظامی دو قیام در خصوص شهر کوفه

از جمله مسائل دیگری که توجه به آن در شناخت کیفیت و اصالت روش ها در دو قیام بسیار قابل توجه و مفید می باشد، مسئله «فعالیت های سیاسی نظامی هر کدام از این دو قیام در خصوص کوفه» است. توجه به این مسئله از آن حیث قابل اهمیت است که در هر دو دوره قیام مختار و توابین، تعداد زیادی از قاتلان ابا عبدالله علیه السلام و جفاکنندگان به حقوق آن حضرت در کوفه حضور داشتند، هر دو قیام نیز هدف خود را انتقام گیری از قاتلان و مسببان واقعه طف اعلام می کردند. پس نوع توجه و نظر هر کدام از آن ها در خصوص کوفه، به صورت مستقیم در انتخاب روش هر یک از آن ها برای نیل به مقصود خود، مؤثر بوده است.

1 موضع توابین: توابین از همان ماه های اول پس از واقعه کربلا، اقدامات خود را برای جمع آوری قوا و تهیه امکانات مبذول داشتند و تا سال 64 توانستند حتی با نامه نگاری های متعدد، موافقت بسیاری از مردم مناطق دیگر، از جمله مردم منطقه «مدائن» و سعد بن حذیفه بن یمان، بزرگ آن ها، را به دست آورند. در این سال، یزید بن معاویه نیز مرد. در این موقعیت، بسیاری از اصحاب سلیمان بن صرد نزد او حاضر شدند و از او خواستند به آنان اجازه دهد تا به دارالاماره حمله برند و عمرو بن حرith، نماینده عبیدالله بن زیاد در کوفه، را از آنجا بیرون برانند و سپس از مردم کوفه برای سران توابین بیعت بگیرند. (35) ولی این زمان سلیمان از پذیرش این امر استنکاف نمود. او در هدف خود برای انتقام گیری از قاتلان حسین بن علی علیه السلام جدی بود، ولی به نظر می رسید که در آن اصیل نمی باشد؛ اگرچه بنا بر گزارش طبری، جمع فوق العاده ای چنین پیشنهادی به او نمودند، ولی او در استدلال خویش در عدم پذیرش، چنین اشاره می کرد که قاتلان اصلی حسین بن علی علیه السلام، که همه از اشراف کوفه و یگه سواران عرب هستند، در این شهر حضور دارند و قصد خون خواهی از آنان، آن ها را علیه توابین برخاوه انگیخت و این جنبش را نیز در رسیدن به هدف خود ناکام می گذارد. گرچه او چنین استدلال می نمود، ولی واقعیت چیز دیگری را رقم می زد؛ هرچند سلیمان هنوز در اقدام برای به وجود آوردن یک پایگاه و عقبه در کوفه تعلل می ورزید، ولی مردم منتظر نماینده بودند و در اقدامی یکباره علیه عمرو بن حرith، او را از کوفه بیرون نمودند و همه با عامر بن مسعود بن امیه بن خلف الحجمی، که معروف به «دحروجہ الجعل» بود، برای عبدالله بن زبیر بیعت کردند.

2 موضع مختار و بررسی موضع توابین: آنان که به راستی قصد برخورد با رأس فتنه طف یعنی عبیدالله بن زیاد و سپاه شام را داشتند، به راحتی می توانستند با اقدام علیه عمرو بن حرith و در دست گرفتن کوفه، ضربه اساسی به ابن زیاد وارد نمایند و از سوی دیگر، با پاک سازی آنجا از وجود قاتلان حادثه کربلا، یک عقبه مطمئن برای خود ایجاد نمایند. آنچه توابین در این موقعیت از انجام آن خودداری کردند، دقیقاً همان چیزی بود که با درخشیدن اولین بارقه های قدرت مختار در کوفه، او اقدام به انجام دادن آن نمود. مختار آن هنگام که قیام می نمود، با بیرون انداختن عبدالله بن مطیع، حاکم عبدالله بن زبیر در کوفه، اقدام به پاک سازی آن شهر از وجود قاتلان امام حسین علیه السلام نمود و آنجا را به عنوان پایگاه اصلی خود قرار داد، سپس اقدام به فرستادن لشکرهایی از آن مکان برای تصرف مدینه و همچنین لشکر دیگری به مکه برای نجات محمد بن حنفیه و دیگر همراهان او نمود.

شاید عمده ترین دلیل اقبال و موفقیت او در این نبردها، انتخاب کوفه به عنوان یک مرکز فرماندهی و عقبه، در پشت سر لشکرهای اعزامی خود بود.

سلیمان در این موقعیت، به جای اقدام برای تصرف کوفه پیشنهاد می کرد تا یاران او از این موقعیت مناسب یعنی مرگ یزید استفاده کنند و سعی در گسترش دعوت و گرفتن بیعت از جماعت شیعه و غیرشیعه برای حمله به سپاه شام و بنی امیه نمایند. ولی هنگامی که بیعت کنندگان با توابین در «نخيله» گرد هم آمدند و آن زمان که سپاه برای حرکت آماده شده بود، باز هم این دو دلی در میان سران و حتی رهبران مرکزی جریان وجود داشت. این بار عبدالله بن سعد بن نفیل از راه مناصحت و خیرخواهی پیشنهاد نمود برای خون خواهی قاتلان ابا عبدالله علیه السلام، سلیمان و توابین کار خود را از کوفه شروع نمایند. ولی دیگر بار آنچه در جواب، از طرف سلیمان بیان شد حکایت از رعایت مصالح خانوادگی و قبیله ای حاکم بر جامعه عرب آن روز کوفه داشت. سلیمان به خوبی می دانست که پاک سازی کوفه و رو در رو شدن با هر یک از مسببان حادثه کربلا، که از اشراف کوفه نیز بودند، درگیر شدن با یک قبیله و وابستگان آن است. به همین دلیل، او به زعم خود، امید داشت با انتخاب راه آسان تر، یعنی برخورد با عبدالله بن زیاد و سپاه شام (در صورت موفقیت در برابر آن ها) راه خود را برای موفقیت در کوفه هموار کند.

این اقدام و طرز بینش سلیمان بن صرد حاکی از ضعف استراتژی و فکر نظامی اصولی در وی بود. متأسفانه او در چگونگی شروع قیام خود، از تشخیص صحیحی برخوردار نبود و به جای آنکه ابتدا حرکت خود را در میان جامعه محدود کوفه آن روز اصالت و استقرار بخشد و از پایه های پایین تر، راه صعود به پله های بالاتر را بیپیماید، به عکس عمل نمود و دقیقاً به همین دلیل، هنگامی که خیال عبدالله بن یزید از حمله توابین به کوفه راحت شد، سعی در تطمیع سران آن ها و استفاده از قدرت نظامی و نیت خالص توابین به نفع اهداف زبیریان می نمود که البته در این میان، وجود انگیزه های صریح مادی و تشخیص غیرمادی هدف والای توابین در نهایت، مانع از اجتماع این دو گروه در کنار هم گردید.

ج. تعاملات مستقیم دو جریان

آنچه تاکنون در خصوص تعامل میان دو جریان توابین و مختار بررسی شد، تعاملات و روابط غیرمستقیمی از آن ها بود که سعی شد با کنار هم قرار دادن آن ها، سیری منطقی در اهداف و روش ها و تأثیرها و تأثرات احتمالی آن ها از همدیگر ارائه گردد. اما از این پس، آنچه در خصوص این روابط بیان می شود، روابط مستقیم میان این دو جریان و بزرگان آن ها می باشد:

1 مختار و سلیمان بن صرد: برخورد اول هنگامی صورت گرفت که مختار همزمان با بالا گرفتن دعوت توابین وارد کوفه شده بود. در این زمان، جماعت شیعه همه تحت امر سلیمان بن صرد، که شیخ شیعه و بزرگ ایشان بود، گرد هم آمده بودند. او چون اینچنین می شنید، بنا بر گزارش طبری، از همان ابتدا خود را نماینده محمد بن حنفیه و وصی او اعلام کرد و بدین وسیله، سعی در جمع آوری قوا و نیرو نمود. بنا بر گزارش های موجود در تاریخ طبری، هیچ برخورد مستقیمی در تمام طول زمانی که توابین در کوفه حضور داشتند، میان بزرگان توابین و مختار صورت نگرفت، در صورتی که هم مختار و هم بزرگان توابین از بزرگان شناخته شده شیعیان در کوفه بودند. مختار در همین موقعیت، در هر جا که به بیان دعوت خویش می پرداخت و یا فرستادگانش را برای گسترش دعوت خود می فرستاد، آنچه درباره حرکت توابین و بالاخص رأس آنان، یعنی سلیمان بن صرد بیان می داشت،

مطالبی به این مضمون بود: «سلیمان بن صرد که خدا ما و او را رحمت کند، پیری است خشکیده و فرسوده ای پوسیده که از کارها تجربه ندارد و از جنگ بی خبر است، می خواهد شما را ببرد، خودش و شما را نیز به کشتن دهد. پس حرف مرا بشنوید و از امر من اطاعت کنید ... من بهترین پیشوا به آنچه آرزو می کنید هستم.» (36) هرچند آنچه مختار درباره سلیمان بن صرد می گفت، دور از واقعیت هم نبود، اما توجه به دو نکته در خصوص این سخنان، در خور اهمیت است:

نخست آنکه با توجه به اعلام قبلی مختار مبنی بر نمایندگی از سوی محمد بن حنفیه و با توجه به سیاق کلام و همچنین عدم حضور مختار در جمع توابین و بزرگان آن ها و فرستادن دیگران به جای خود (که از ظاهر گزارش ها استنباط می شود)، می توان نتیجه گرفت که آنچه مختار نیز بیان می داشت نه از راه مناصحت و خیرخواهی، بلکه به خاطر کسب قدرت و نیرو بود، و اگر او به انتقاد از سلیمان بن صرد می پرداخت نه به خاطر اصلاح کار توابین، بلکه برای متمایل کردن جمعیت آنان به سمت خود بود.

نکته دیگر آنکه با یک بررسی اجتماعی در این گزارش ها و گزارش های دیگری که در خصوص قیام توابین و همچنین قیام مختار وجود دارد، مشاهده می شود: مختار با اینکه خود از بزرگان شیعه در کوفه و با اینکه مردی آشنا به فنون جنگ و دارای کیاست های لازم بود، هیچ فعالیتی در کمک به سلیمان بن صرد و قیام توابین نکرد، بلکه حتی انتقادات و پیشنهادات خود را نیز به صورت رو در رو همان گونه که عبدالله بن سعد بن نقیل مطرح کرده بود ذکر نمود، بلکه مخاطب او طبقه عام گروندگان به توابین بود. او اگرچه سلیمان را در جنگاوری ضعیف می دانست، ولی دست کم می توانست او را از مشورت خود بی نصیب نسازد و حتی آن پیشنهاد را که به عبدالله بن زبیر نموده بود که با او بیعت کند، ولی در تمام کارها رأی او نافذ باشد و هیچ کاری بدون مشورت او انجام نشود، در تعامل با توابین مطرح نکرد. البته جریان توابین و قیام آن ها در تمام صفحات تاریخ با یک شخص غیرمادی شناخته می شود و احتمال اینکه اگر چنین پیشنهادی از طرف مختار ارائه می شد از طرف آنان مورد قبول واقع می گشت، ضعیف به نظر می رسد. مختار نیز به این امر واقف بود. ولی اگر فرض صحت را درباره این گزارش تاریخی در خصوص ادعای مختار، که از طرف محمد بن حنفیه نماینده می بود و به نام او از افراد بیعت می گرفت، صادق بدانیم، مختار می توانست دست کم با عرضه دعوت خود بر جمعیت توابین و هیأت مرکزی آن ها، به نوعی در گسترش دعوت خود گام بردارد، هرچند که این گسترش منوط به بیعت مختار با توابین باشد. 2 مختار و دعوت توابین: برخورد دیگری که در رابطه با مختار و توابین ذکر شده، مربوط به هنگام جمع شدن سپاه توابین در «نخيله» است. هنگامی که بانگ «یا لثارات الحسین» در فضای کوفه طنین افکن شد و بدین وسیله، هم پیمانان با توابین رمز شروع حرکت نظامی را فهمیدند و هر کس قصد همراهی توابین را داشت به سمت «نخيله» حرکت کرد، سلیمان چون دفاتر را بررسی نمود تعداد بیعت کنندگان را شانزده هزار نفر یافت، ولی تعداد حاضران در «نخيله» بیش از چهار هزار نفر نبودند، در این هنگام، چون سلیمان از علت غیبت دیگران پرسید، حمید بن مسلم در پاسخ ابراز داشت: «به خدا، مختار افراد را از تو باز می دارد. من جزو سه نفری بودم که زودتر از همه پیش وی رسیدیم و شنیدیم که یکی از یارانش می گفت: دو هزار نفر فراهم کرده ایم.» در ادامه این محاوره، وهب، یکی از افراد توابین، چنین یادآور شد: «گیرم که آن هم شد، چرا آن ده هزار نفر دیگر از ما بازماندند؟ مگر آنان از خدای نمی هراسند؟ ...» (37)

آنچه وهب در این محاوره به آن اشاره کرد، حرفی درست است که پیکان اتهام را تا حدی از سمت مختار منحرف می کند، ولی آنچه این واقعیت تاریخی برای ما روشن می سازد، عدم همدلی و یک رنگی در میان بزرگان شیعه در

کوفه است. بالاخره، آن کس که در همان ابتدای کار مختار، با توجه به سوابق وی در مبارزه با ابن زیاد و زندانی شدنش به دست او، با او بیعت می کرد، در محیط آن زمان کوفه، خطر کرده بود؛ زیرا مختار اهل مصالحه نبود. از سوی دیگر، ابن زیاد نیز زیاد دور نبود و در بصره از طرف امویان بر مناطق عراق حکم می راند و این امکان که دوباره قصد کوفه بنماید، بعید نبود، بخصوص که زبیریان که از دشمنان وی و حکومت اموی بودند، توانسته بودند اختیار دارالاماره کوفه را در دست بگیرند. او اگر به کوفه حمله می نمود و می توانست موفق شود، با یک تیر چند نشان زده بود: هم زبیریان را از کوفه بیرون رانده بود و هم بر مختار و توابین و دیگر معارضان دست یافته بود، و اگر می توانست نیروی نظامی محدود توابین را از بین ببرد، نابود کردن مختار نیز کار مشکلی نبود. با این وضعیت احتمالی و با نظر به اینکه روابط میان مختار و زبیریان حاکم بر کوفه، یعنی عبدالله بن یزید و ابراهیم بن محمد بن طلحه نیز وضعیت مطلوبی نداشت و بسیاری از مسببان حادثه کربلا با قرار گرفتن در پناه دارالاماره زبیریان سعی در خارج کردن او از صحنه داشتند، کسی که با مختار بیعت می کرد، جسارت و جرأت ویژه ای به خرج داده بود و هیچ بعید نبود که پیش از آن با توابین بیعت نکرده باشد. به همین دلیل، به نظر می رسد آنچه حمید بن مسلم در گفت و گوی خود با سلیمان به آن اشاره کرد، زیاد دور از واقع هم نباشد، ولی همان گونه که وهب اشاره کرد، فعالیت مختار عدم حضور ده هزار نفر دیگر را توجیه نمی نمود و دقیقاً این نقطه از برخورد توابین و مختار روشن کننده وجه دیگری از وجوه قیام توابین است.

توابین با اینکه بسیار پیش تر از مختار حرکت خود را آغاز کرده بودند، ولی با این حال، آشفتگی آنان هنگامی که حرکت نظامی خود را آغاز کردند، کاملاً مشخص بود. آنان با اینکه در ابتدای شروع فعالیت برای جمع آوری نیرو، ارتباطات گسترده ای آغاز نمودند و با نامه نگاری های متعدد، حتی توانستند دایره دعوت خود را به مدائن نیز بکشانند، ولی در نهایت، بیش از دوازده هزار نفر از هم پیمانان آن ها در «نخيله» حاضر نگشتند. آنان حتی حکومت نظامی خود را سه روز به تأخیر انداختند و قاصدانی نیز به اطراف روانه کردند تا تعداد بیشتری به آنان بپیوندند، ولی با این حال، بیش از هزار نفر، تعداد دیگری به آن ها ملحق نشدند. مردم مدائن نیز، که قرار بود به آن ها ملحق شوند، مگر 170 نفرشان و سعد بن حذیفه بن یمان، بر سر قرار خود حاضر نگشتند.

از خلال توجه به عملکرد توابین در خصوص جمع آوری قوا، به نظر می رسد آنان برای جمع آوری نیرو بیشتر بر استفاده از ارتباطات عشیره ای و نیروی قبایل و طوایف، که در صورت هم پیمانی علیه دشمن هم پیمان و حلیف خود بسیج می شد، نظر داشتند. خود بزرگان توابین نیز هر کدام از وجوه شناخته شده ای بودند که در پشت هر کدامشان دست کم یک عشیره و طایفه وجود داشت و معمولاً همچون سلیمان بن صرد خزاعی کبر سن و خصوصیات برجسته دیگری نیز در آن ها وجود داشت. برخی از آن ها حتی شیخ قبیله خود هم بودند، ولی غافل از این بودند که این عشایر و قبایل و به طور کلی، عامّه مردم کوفه در مواجهه با امام حسین علیه السلام امتحان خود را پس داده اند و به بیعت آنان نمی توان اعتماد نمود و این نکته ای بود که مختار به خوبی دریافته بود.

مختار در قیام خود، به جای استفاده گسترده از قبایل و اشراف عرب در کوفه، تمام همّت خود را به استفاده از نیروی «موالی» معطوف نمود، که در تمام سال های حکومت امویان به دلیل گرایش های قومی عربی، که توسط حاکمان بنی امیه ترویج می شدند، مورد تحقیر واقع شده بودند. «موالی» ایرانیان مسلمانی بودند که برای زندگی در سرزمین های عربی، حتماً باید خود را تحت الحمایه قبیله یا طایفه خاصی قرار می دادند. در تمام این سال ها، همچون طفیلی با آن ها برخورد می شد و معمولاً فاقد شئون اجتماعی خاصی بودند. نقطه قوت مختار نیز

استفاده از همین نیروی تحقیر شده بود. این موالی معمولاً به دلیل فشارهای زیادی که از سوی دستگاه حاکم بر آنان وارد می شد، گرایش بیشتری به سمت جریان های علوی و اهل بیت علیهم السلام داشتند و این عامل نیز خود زمینه مناسب تری برای پیوستن آن ها به مختار پدید می آورد.

3 مختار و بازماندگان توابین: آخرین برخوردی که در رابطه با جریان توابین به چشم می خورد، مربوط به پس از قیام توابین می باشد؛ زمانی که جریان توابین حرکت نظامی خود را انجام داده بود و بعد از شکست، باقی مانده ایشان به کوفه بازگشته بودند. در این هنگام، که مختار نیز در زندان عبدالله بن یزید حاکم کوفه به سر می برد، خبر بازگشت و شکست توابین به او رسید. او نیز با نوشتن نامه ای به ایشان، ضمن تعظیم و تعریف از جهاد و حرکت ایشان، آنان را به خود فراخواند و از آنان دعوت کرد تا به او بپیوندند. آنان نیز ضمن استقبال از نامه او، آمادگی کامل خود را برای پذیرفتن دعوت او اعلام کردند. آنچه را ذکر شد می توان آخرین تعامل میان مختار و بازماندگان توابین با تشخیص بزرگان و باقی ماندگان حرکت توابین دانست؛ زیرا پس از این نامه و آزادی مختار، آنان این بار چون دیگر اصحاب در رکاب مختار، جزو افراد بیعت کننده با او و قیامش محسوب می شدند که البته دارای شأن و پایگاه خاصی بودند و ورود آن ها کمک بسیاری به تشخص حرکت و اقبال دعوت مختار از سوی مردم می نمود.

تنها نکته ای که در خصوص این تعامل به نظر می رسد، کیاست مختار در شناسایی نیروهای قابل اعتماد و کارآزموده است. رفاعه بن شداد و سعد بن حذیفه بن یمان، که با تعدادی هرچند اندک خود را از «مدائن» به «عین الورد» رسانده بودند تا به بیعت و عهد خویش با سلیمان وفا کنند، افرادی بودند که تا پای جان همراه با سلیمان جنگیده و او را در مبارزه اش با سپاه شام تنها نگذاشته بودند. مختار اگر موافقت بر جای ماندگان این جریان را به دست می آورد، می توانست مطمئن باشد که افرادی را با خود همراه نموده است که به او وفادارند و می تواند به آن ها اعتماد نموده، از مشاورت آن ها بهره جوید. شاید از این روست که در پیام خود، بدون ذکر انتقادات قبلی خویش از سلیمان بن صرد و حرکت توابین و همچنین بدون یادآوری دوباره نمایندگی خود از طرف محمد بن حنفیه، به تکریم از حرکت و جهاد آنان همراه با سپاه توابین می پردازد و در ضمن، از آنان می خواهد به او بپیوندند.

6. نتیجه گیری

آنچه مختصراً می توان به عنوان نتیجه نهایی رویکرد مختار و قیام او نسبت به حرکت و قیام توابین ذکر کرد، ناگزیر از بیان چند نکته و پیش زمینه ای کوتاه است:

1. قیام توابین حرکتی بود که در آن گرایش های احساسی در کنار هدف اصلی و ایمان خالص قیام کنندگان نسبت به آن هدف، به عنوان مهم ترین رکن در اتخاذ تصمیم ها و انتخاب روش ها ایفای نقش نمود.
2. تلاش برای جبران عدم وفای به عهد سران توابین در قبال امام حسین علیه السلام و رهایی از بار گناهی که به خاطر این خلف وعده دامنگیر آنان شده بود و هر لحظه باعث ملامت وجدان می گشت، به همراه افکار فلج شده ای که زاییده فضای اختناق آمیز و آکنده از خفقان حاکم بر کوفه بود (که پس از شهادت امام حسین علیه السلام نیز به مراتب بیشتر شده بود) عناصری اصلی بودند که باعث شتاب زدگی رهبران توابین در اتخاذ تصمیمات و در نتیجه، غلبه برخوردها و عملکردهای احساسی در ایشان می شد.
3. رهبران توابین از نظر استراتژی و تدبیر نظامی، دارای ضعف جدی بودند. عدم شروع قیام توابین از کوفه و

اصرار زیاد رهبری جریان مبنی بر مواجهه رو در رو با سپاهیان شام و خون خواهی از «ابن زیاد»، ضمن اینکه نشان دهنده ضعف استراتژی نظامی توابین و شتاب زدگی در اتخاذ تصمیمات می باشد، ذهن را نیز به سوی این فرضیه رهنمون می سازد که اگر توابین می خواستند حرکت و قیام خود را از کوفه آغاز نمایند و خون خواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام را از کوفه شروع کنند، یکی از موانعی که سدّ راه آنان در نیل به مقصود می شد این بود که اگرچه بسیاری از اشراف مردم کوفه همان کسانی بودند که بر فرزند رسول خدا و اهل بیتش شمشیر کشیده و به همراهی سپاه شام، او و تعداد زیادی از اهل بیتش را شهید نموده بودند، ولی این بزرگان شیعه و علویان در کوفه نیز در آن موقعیت به کناری نشسته و ناظر بر این واقعه بوده، هیچ اقدامی برای یاری رساندن به فرزند رسول خدا (که خود به دعوت ایشان به آن سرزمین آمده بود) انجام نداده بودند، و این خود سبب می شد که آنان از دایره اتهام بر کنار نباشند. احتمالاً آنان نیز پی به این مسئله برده بودند و شاید یکی از دلایل آن ها که البته هیچ وقت هم بیان نمی شد در عدم آغاز قیام خود از کوفه همین بوده است.

4. عدم انتخاب روش های درست و کارآمد در راه رسیدن به هدف، که معلول ضعف استراتژی و تدبیر نظامی رهبری توابین بود، از عوامل عمده عدم توفیق توابین در رسیدن به هدف خود بود. توجه به روابط میان رهبران مرکزی توابین و زبیریان حاکم بر کوفه و اهدافی که از ایجاد این روابط توسط زبیریان دنبال می شد، به خوبی حکایت از همین عدم انتخاب صحیح روش ها در میان توابین دارد. در خصوص تأثیرات قیام مختار از توابین و همچنین روابط او با توابین نیز می توان نکات ذیل را به عنوان مخلص کلام بیان نمود:

الف. مختار ضمن استفاده از باقی مانده نیروی توابین، از دو نیروی مهم دیگر در پیشبرد مقاصد خود استفاده نمود که یکی از آن ها نیروی «موالی» و دیگری نیروی جوانی به نام ابراهیم بن مالک اشتر بود که ضمن برخورداری از کیاست و تدبیر جنگی در کنار نیروی جوانی، دارای عشیره و قبیله ای بود که پشت سر او قرار می گرفتند. بی شک، فکر استفاده از موالی، که علاقه مند به اهل بیت علیهم السلام و دارای گرایش های شیعی بودند، متأثر از تجربه تلخ پیمان شکنی قبایل و طوایف عرب آن زمان در مواجهه با امام حسین علیه السلام و اهل بیت او و پس از ایشان در مواجهه با قیام توابین بوده است.

ب. گرچه مختار توانست در همان ابتدای کار و پیش از خروج توابین، از دو هزار نفر برای خود بیعت بگیرد، ولی با توجه به تعداد بیعت کنندگان با توابین، که شانزده هزار نفر ذکر شده بودند و تعداد حاضران، که در نهایت پس از تأخیر در «نخيله» باز از پنج هزار نفر تجاوز نکردند و همچنین با حضور تنها یکصد و هفتاد نفر از بیعت کنندگان توابین در «مدائن» و سیصد نفر از بیعت کنندگان بصره در صحنه نبرد، می توان به این نتیجه رسید که اقدامات مختار در آن زمان فقط در کوفه متمرکز بودند و حتی همین فعالیت ها نیز نقش چندانی در پراکندن اطرافیان توابین نداشته اند.

انتقادی که بر مختار در جریان قیام توابین وارد است در خصوص برخورد وی در مقابل دعوت توابین و گروه رهبری آن ها می باشد. در میان گزارش های تاریخی مورد بررسی قرار گرفته، هیچ گزارشی مبنی بر فعالیت مختار در جهت کمک به توابین مشاهده نمی شود. او گرچه سلیمان را در جنگاوری ضعیف می دانست، اما او را حتی از مشورت خود بهره مند نساخت. در تمام اظهارنظرهایی که توسط مختار در رابطه با توابین صورت می گرفت، هیچ برخورد و رابطه رو در رویی وجود نداشت، بلکه همه این انتقادهای بدون رو در رویی مستقیم با گروه رهبری حرکت و از حاشیه جریان توسط مختار صورت می گرفتند. مختار حتی آن پیشنهاد را، که بنا بر بعضی اقوال به عبدالله

بن زبیر نموده بود که با او بیعت کند، ولی در تمام کارها رأی او نافذ باشد و هیچ کاری بدون او انجام نشود، در تعامل با توابین مطرح نکرد.

هرچند جریان توابین و قیام آن ها در صفحات تاریخ با یک تشخص غیرمادی شناخته می شود و احتمال پذیرش چنین پیشنهادی در صورت ارائه آن توسط مختار از سوی ایشان ضعیف به نظر می رسد، ولی اگر فرض صحت را در خصوص گزارش هایی که به بیان ادعای نمایندگی محمد بن حنفیه توسط مختار می پردازد، اطلاق نماییم، این امکان برای مختار وجود داشت که دست کم با عرضه دعوت خود بر جمعیت توابین و گروه مرکزی آن ها، به نوعی در گسترش هدف خویش گام بردارد، هرچند این گسترش منوط به بیعت مختار با توابین باشد. با توجه به آنچه در این قسمت بیان شد، این فرض در ذهن محقق نقش می بندد که به نظر می رسد شخصیت مختار و قیام او نیز خالی از شائبه های قدرت طلبی و انگیزه هایی مانند آن نبوده است.

پی نوشت ها :

1. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 45، ص 343 / ابوعمرو الکشی، اختیار معرفه الرجال، ص 128، داستان برخورد «ابوالحکم» پسر مختار با امام باقر علیه السلام و سؤال ابوالحکم از امام علیه السلام در خصوص مختار.
2. ابن الاثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 4، ص 234 / طبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج 4.
3. طبری، پیشین، ج 4، ص 549 / المبرّد (ابی العباس محمد بن یزید)، الكامل، قاهره، دارالفکر العربی، ج 3، ص 269.
4. المبرّد، پیشین، ج 3، ص 264: «... و کان المختار لا یوقف له علی مذهب، کان خارجیا، ثم صار زبیریا، ثم صار رافضیا فی ظاهره ...»
5. ابن حزم اندلوسی، الفصل فی الملل و الالهواء و النحل، بیروت، دارالجلیل، ج 5، ص 35: «... و قالت الکیسانیه و هم اصحاب المختار بن ابی عبید و هم عندنا طائفة من الزیدیه ...» / ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی التمییز الصحابه، ج 3، ص 518. 519.
6. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، ج 2، ص 257.
7. طبری، پیشین، ج 4، ص 452 و همان، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 4، ص 487.
8. همان، ج 4، ص 429 تا 431.
9. همان، ج 4، ص 427.
10. یعقوبی، پیشین و همان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج 2، ص 159.
11. طبری، پیشین، ج 4، ص 487.
12. ر. ک. ابن الجوزی، تذکرة الخواص، ص 283 و همچنین پاورقی 14.
13. محمد بن علی الاردبیلی، جامع الرواة، قم، مکتبه آیه الله النجفی، 1403 ق، ج 1، ص 318 / ابوالقاسم الخوئی، معجم رجال الحدیث، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1402 ق، ج 8، ص 271: «... هو من التابعین الکبار و رؤسائهم و زهادهم ...»
14. ر. ک: محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تجرید اسماء الصحابه، بیروت، دارالمعرفه، قسمت سلیمان بن صرد

خزاعي: «... كان اسمه في الجاهلية يسارا فسّماه النبي سليمان ... وكنيته ابوالمطرف ... و كان خيرا عابدا ... كان خيرا فاضلا، له دين و عباده.»

15. طبري، پیشین، ج 4، ص 427.

16. محمد بن علی الاردبیلی، پیشین، ج 1، ص 318.

17 و 18. ابوالقاسم الخوئی، پیشین، ج 8، ص 271.

19. طبري، پیشین، ج 4، ص 427. 428.

20 و 21. همان، ج 4، ص 427.

22. ر. ک: همان.

23. همان، ص 427.

24. همان، ص 428.

25. بقره: 54.

26. همان، ص 428.

27. همان، ص 456.

28. همان، ص 461.

29. همان، ص 544.

30. همان، ص 434 تا 436.

31. همان، ص 455.

32. همان، ص 458.

33. همان، ص 445.

34. همان، ص 450.

35. همان، ص 432 و 403.

36. همان، ص 449 و 434.

37. همان، ص 452.

*. دانشجوی کارشناسی تاریخ.